

پیوندِ پنهانِ دو فتوا: سلمان رشدی و کشتار 67

منیره برادران

خمینی ششم مرداد ۶۷ فتوای اعدام تمام زندانیان "سر موضع" را صادر کرد. در ۲۵ بهمن همین سال فتوای قتل سلمان رشدی از سوی او صادر شد. منیره برادران، نویسنده و فعال حقوق بشر، نگاهی دارد به پیوند مغفول این دو در "سال فتواها".



سی و سه سال و نیم بعد از صدور حکم قتل سلمان رشدی، وقتی که حتی خود او هم آن را امری فراموش شده می‌پنداشت، آن فرمان مرگ، چاقویی شد در دست یک جوان متعصب اسلامگرا. او برای کشتن آمده بود. نجات سلمان رشدی را پیش از رسیدن به بیمارستان باید مدیون انسان‌های شجاعی دانست که از داخل جمعیت بیدرنگ خود را به صحنه رساندند. نویسنده کتاب "چاقو" را به آنها تقدیم کرده است. جنایت روی صحنه سالن یک موسسه فرهنگی در شهر کوچکی در آمریکا رخ داد؛ لحظه‌ای که رشدی برای ایراد سخنرانی به روی صحنه رفت. این حادثه به تمامی بیان آن چیزی است که سلمان رشدی آن را "تروریسم فرهنگی" می‌نامد.

چه میزان کینه و خشونت باید در آن جوان جمع شده باشد تا در ۲۷ ثانیه شخصی بی‌دفاع، نویسنده‌ای را به خاطر کتابی که تنها دو صفحه از آن را خوانده، تا آستانه مرگ بکشاند؟ در جستجوی پاسخی به این پرسش سلمان رشدی یک دیالوگ خیالی با "مهاجم، قاتل احتمالی" خود ترتیب می‌دهد. در این گفتگو، که از درخشان‌ترین بخش‌های کتاب است، با دنیای رقت‌انگیز جوانی آشنا می‌شویم که در توضیح انگیزه عمل خود، جز اینکه رشدی را آدمی "دورو" می‌بیند، فراتر نمی‌رود.

جوان، که رشدی در کتاب خود با حرف الف او را مشخص می‌کند، در خانواده‌ای آمریکایی- لبنانی در آمریکا بزرگ شده است. می‌توانست مثل خواهرهایش از یک زندگی معمولی برخوردار باشد، اگر برای دیدار پدر به لبنان نرفته و در آنجا با سازمان‌های اسلامگرا آشنا نشده بود. پس از آن سفر، او به گوشه‌گیری و انزوا پناه می‌برد و وقت خود را به تماشای ویدیوهای "امام یوتیوبی" سپری می‌کند که زندگی او را در چنبره خود گرفته است. همین امام است که می‌گوید: کسانی که علیه خدا هستند، حق زندگی ندارند.

۶۷، سال فتواها

برای من نام سلمان رشدی با خاطره‌های اوین و سال ۶۷ گره خورده است. هنوز از شوک فاجعه تابستان رها نشده بودیم که ناباور این پرسش را تکرار می‌کردیم: مگر می‌شود که هزاران زندانی را که به نوعی خانواده ما محسوب می‌شدند، قتل عام کرده باشند؟ بهت و ناباوری امکان سوگواری را هم از ما گرفته بود.

حالا بهمن ماه بود و ما روزنامه و تلویزیون داشتیم. می‌خواندیم و گوش می‌دادیم که شاید خبری باشد از آن کشتار فجیع. نبود. ولی یک فتوای قتل خبرساز شده بود. محکوم به اعدام یک "مؤلف" بود و مدرک جرم یک کتاب. خمینی بر "مسلمانان غیور" تکلیف می‌کرد که «سریعا و... در هر نقطه جهان... تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید». نام "مؤلف"ی که قرار بود کشته شود در حکم نبود، ولی از قرائن برمی‌آمد که فرمان مرگ شهروند کشور دیگری را نشانه گرفته است. یک نوع قطعیت خشن و ترسناک در کلام فتوا بود که باید همه را مرعوب می‌کرد، همه را در جهان.

این حکم و همه اتفاقات فاجعه‌باری که با این فتوا آغاز شد، به تمامی داستان دردناک ما هم بود و هست. هیچکس به اندازه ما که

چند ماه پیش از آن بهمن شاهد قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی بودیم، نمی‌دانست که خشونت فتوای خمینی به کلام محدود نیست. احساس می‌کردم یک نوع پیوند و هم‌سرنوشتی بین فتوای قتل‌رشدی در بهمن ۶۷ و قتل‌عام تابستان آن سال وجود دارد. آن زمان هنوز کسی نمی‌دانست که آن کشتار هم با یک فتوا، یک حکم، صورت گرفته و محکوم زندانی، دگراندیش بوده است؛ مجاهدی که اسلام را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کرده و زندانی چپ بر سر موضعی که مرتد محسوب می‌شده.

سال‌ها بعد که آیت‌الله منتظری از حکم خمینی برای کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ پرده برداشت، دیگر جایی برای تردید نبود. حکم صریح بود و فرمان یک قتل‌عام «هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است... سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید... رحم بر محارب‌ان ساده‌اندیشی است.»

احتمالاً یک فتوای دیگر هم برای تعیین تکلیف زندانیان چپ وجود داشته است. و یا شاید «نفاق» برای هر نوع دگراندیشی کفایت کرده است. هر دو حکم با «انالله و انا الیه راجعون» شروع می‌شود که پیشاپیش خبر مرگ را اعلام می‌کند.

آیه‌های شیطانی

این کتاب چه رازی را برملا کرده بود؟ کنجکاو هستم و بازار حدس و گمان داغ است. «آیه‌های شیطانی» طنین غریبی دارد؛ مقدس و شر همدست شده‌اند. این همه خشم و جنجال بابت این عنوان است؟ بعدها خواهم خواند که این دو کلمه نه ساخته خیال سلمان رشدی، بلکه به کلام محمد پیغمبر نسبت داده می‌شود که البته بعدها از قرآن حذف می‌شود. همه کنجکاو هستند که بدانند. عطاءالله مهاجرانی بر این کنجاوی و سوال‌ها آگاه است. پس دست به کار می‌شود و سلسله نوشته‌هایی را در روزنامه اطلاعات منتشر می‌کند تا توهین به مقدسات را در «آیه‌های شیطانی» پیدا کند. ظاهراً به او مجوز خواندن کتاب داده شده است؛ بریده‌هایی از کتاب را هم سند قرار می‌دهد. برای همین بریده‌هاست که مقالات مهاجرانی را می‌خوانم و حتماً خیلی‌های دیگر هم. چیزی دستگیرم نمی‌شود جز آنکه می‌فهمم این یک رمان تخیلی است و بعدها خواهم فهمید که او و دیگر مخالفان سرسخت آزادی بیان چه تلاش رذیلانه‌ای کردند تا رمان را از کلیت خود خارج کنند. اگر درست یادم مانده باشد، مهاجرانی احکام و احادیث را ردیف می‌کند تا نتیجه بگیرد هر کس به پیامبر توهین

کند، قتل‌اش واجب است.

یک فتوای دیگر هم در همان بهمن ۶۷ از طرف خمینی صادر شد که آن هم در نوع خود بسیار حیرت‌انگیز بود. موضوع برمی‌گشت به یک مصاحبه زنده رادیویی به مناسبت سالروز درگذشت فاطمه زهرا. زنی از مصاحبه‌شوندگان الگوی خود را اوشین معرفی کرده و دلیل می‌آورد: «حضرت زهرا برای ۱۴۰۰ سال پیش است اما من یک الگوی امروزی می‌خواهم که مناسب با مشکلات زنان در جامعه امروزی به من انگیزه بدهد.» اوشین شخصیت یک سریال تلویزیونی تولید ژاپن بود و بسیار پربیننده. این گفتگو چنان خشم خمینی را برمی‌انگیزد که دستور قتل تهیه‌کنندگان برنامه را می‌دهد. شش تا هفت نفر محکوم می‌شوند، ولی گویا با وساطت‌ها و عذرخواهی‌ها حکم به شلاق و اخراج خاتمه می‌یابد.

این حکم سنگدلانه، که در لابلای جنجال "آیه‌های شیطانی" گم و به فراموشی سپرده شد، به ارتباط با دو فتوای دیگر نیست. این فتوا زنان را نشانه گرفته بود؛ زنانی که از قالب‌های تحمیلی روگردان می‌شدند. ما آن زمان نمی‌دانستیم که خمینی بیمار است و می‌خواهد تکلیف حکومت دینی ایران بعد از خود را روشن کند.

پیامدهای فاجعه بار

پیش از هدف گرفتن خود سلمان رشدی در آگوست ۲۰۲۲، فتوای مرگ که رشدی آن را "تروریسم فرهنگی" می‌نامد، زمینه‌ساز حوادث تلخ و فاجعه‌باری شده بود. مترجم آیات شیطانی به ژاپنی، هیتوشی ایگاریشی، در توکیو با ضربات چاقو کشته شده بود، به مترجم ایتالیایی کتاب در میلان حمله شده بود، ناشر نروژی کتاب مورد حمله مسلحانه قرار گرفته و خانه‌اش را به آتش کشیده بودند. و از همه فاجعه‌بارتر به آتش کشیدن هتلی در شهر سیواس ترکیه بود که عزیز نسین در آن اقامت داشت. هر چند او نجات یافت، ولی سی و سه نفر در آن حمله جان خود را از دست دادند. و به نجیب محفوظ، نویسنده مصری، در قاهره حمله شد. سلاح جنایت این بار هم چاقو بود، خوشبختانه سوء قصد ناکام ماند. بنیاد ۱۵ خرداد وابسته به نهادهای حکومتی با دست و دل بازی برای سر رشدی جایزه تعیین کرده و این دال بر آن بود که این اعمال از جاهایی هدایت و پشتیبانی می‌شوند.

سلمان رشدی در کتاب "چاقو" تنها از نجیب محفوظ دارنده نوبل

ادبیات نام می‌برد. ایستادگی او در دفاع از رشدی و آزادی بیان در فضای ارباب و مسموم تعصب و اسلامگرایی دهه ۹۰ و همچنین دیگر نویسندگان و روشنفکران عرب که پای بیانیه "دفاع از حق حیات نویسندگان" را امضا کردند، دارای اهمیت ویژه‌ای است. کسان دیگری هم قابل تقدیر هستند، چون عزیز نسین، نویسنده پراوازه ترک و برنده جایزه اتحادیه ناشران آلمان که تسلیم تهدیدها نشد و "آیه‌های شیطانی" را به ترکی ترجمه کرد. همچنین هیتوشی ایگاریشی، که از فضای مسموم پیامد فتوا نهراسید و در ترجمه این کتاب به ژاپنی درنگ نکرد. او اولین قربانی فتوای خمینی است. سال ۱۹۹۱.

جنگال بر سر "آیه‌های شیطانی" سال‌ها به درازا کشید و به ترور اشخاص محدود نماند. آشوب‌ها شد و عده‌ای هم در آن جان خود را از دست دادند. عمل قبیح کتابسوزی بار دیگر جان گرفت، که هم رقت‌انگیز بود و هم ترس‌آور. ولی فقط اینها نبود. مجادله دیگری هم در افکار عمومی و در بین اهل قلم بر سر تفسیر "توهین به مقدسات" جریان داشت که بعدها هم در جنگال کاریکاتورهای محمد و نشریه فکاهی شارلی ابدو بار دیگر داغ شد. این مجادله محدود به اروپا نبود و در جهان عرب با شدت بیشتری جریان داشت. صادق جلال‌العظم، نویسنده سوری چپ، در کتاب "سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات" (۱) از این مجادله‌ها پرده برمی‌دارد و موضع محافظه‌کارانه بخشی از روشنفکران عرب را در برخورد با "آیه‌های شیطانی" مورد نقد قرار می‌دهد. او بی‌اما و اگر از این کتاب دفاع می‌کند و آن را به یک رمان تخیلی خلاصه نمی‌کند و به جنبه‌های تاریخی آن هم می‌پردازد.

دفاع از سلمان رشدی

صدای غالب اما دفاع از سلمان رشدی و آزادی بیان و عقیده بود. روشنفکران و نویسندگان از سراسر جهان به دفاع از رشدی برخاستند. کمیته بین‌المللی دفاع از سلمان رشدی و ناشرانش تشکیل شد که در آن نویسندگان سرشناسی چون گونتر گراس و هارولد پینتر حضور داشتند. نکته جالب در بیانیه این کمیته در آن است که دفاع از آزادی بیان را فارغ از "چه با محتوای رمان رشدی موافق باشند یا نه" قرار می‌دهد.

این‌ها در نشریه‌های خارج از کشور بازتاب می‌یافت و ما از این همه حس همبستگی با سلمان رشدی مطلع می‌شدیم و خود را در آن سهیم

می‌دیدیم. ولی چرا هیچ جا نشانی از ربط و پیوند فتوای قتل رشدی و کشتار زندانیان به چشم نمی‌خورد؟ چرا این سوال پیش نمی‌آمد که وقتی خمینی خود را در جایگاهی می‌بیند که فرمان قتل یک نویسنده مشهور و شهروند کشوری دیگر را صادر کند، با دگراندیشان کشور خود چه کرده و می‌کند؟ آیا آنها از دادگاه‌های اسلامی تفتیش عقیده در ایران خبر نداشتند؟

در فضای اختناق حاکم در ایران نویسندگان وادار به سکوت شدند. تنها صدای نفرت‌پراکنی امثال مهاجرانی و مدافعان فتواها بلند بود. ولی ایرانیان تبعیدی و کانون نویسندگان ایران در تبعید هرگز از سلمان رشدی غافل نماندند و به هر طریق همبستگی و هم‌سرنوشتی خود را با فرمان‌های مرگ نشان دادند. برخی به کمیته‌های بین‌المللی دفاع از رشدی پیوستند. «آیه‌های شیطانی» با ترجمه روشنک داریوش، مترجم توانا، منتشر شد و هنوز هم به روش زیرزمینی در ایران دست به دست می‌شود. دو هفته بعد از صدور فتوا بیانیه «ما همه سلمان رشدی هستیم» با امضاهای مشترک تعدادی از نویسندگان و روشنفکران به نام ایرانی و عرب در روزنامه لوموند منتشر شد. در بین آنها نام ناصر پاکدامن، اسماعیل خویی، هما ناطق، بهمن نیرومند، رضا مرزبان، حسین دولت‌آبادی و علی میرفطروس به چشم می‌خورد.

از نیمه دوم دهه ۹۰ جنجال پیرامون «آیه‌های شیطانی» اندکی فروکش کرد. بعد از حمله به نجیب محفوظ در اکتبر ۱۹۹۵ از ترورها هم کاسته شد. رئیس‌جمهور وقت محمد خاتمی اجرای سلمان رشدی را خاتمه‌یافته اعلام کرد. ولی کمی بعد علی خامنه‌ای تأکید کرد که حکم خمینی غیرقابل تغییر است. سوءقصد به جان مترجم کردی این کتاب در سلیمانیه در سال ۲۰۱۰ شاهی بر ادعای خامنه‌ای بود.

میراث شومی که خمینی به جا گذاشت، از یک طرف صدور تروریسم به ورای مرزهای کشور و از طرف دیگر هموار کردن راه بر فتواهای حکومتی ترور مخالفان و روشنفکران داخل ایران بود. فراموش نکنیم که قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ که پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به حکم ارتداد کشته شدند، از آن میراث شوم پیروی می‌کرد.

نوشته را با بیانیه «ما همه سلمان رشدی هستیم» (۲) به پایان می‌برم:

«از دید خمینی اعتقادات دینی خود هدفاند. دنیای ایدئولوژیکی که او می‌خواهد آن را به همگان تحمیل کند تک‌بعدی ست. فتوای قتل سلمان رشدی وسیله‌ای است برای نابودی هر گونه پشتوانه و منبع فرهنگی که روشنفکران برای گسترش فرهنگ بدان نیاز دارند و ممانعت از بروز هر گونه اندیشه آزاد. در مبارزه با تعصب و عدم تحمل دیگران ما همه سلمان رشدی هستیم.»

۱- این کتاب را تراب‌حق‌شناس به فارسی ترجمه کرده و در سایت زیر موجود است

<http://peykar.org/pdf/book/Salman-Roshdi-Adabiyat.pdf>

۲- ترجمه فارسی بیانیه در پایان همین کتاب آمده است.

* این یادداشت نظر نویسنده را منعکس می‌کند و الزاماً بازتاب‌دهنده نظر دویچه‌وله فارسی نیست.

* این یادداشت شهریورماه در دویچه‌وله فارسی منتشر شده بود و در سالروز صدور فتوای قتل سلمان رشدی بازنشر می‌شود.

منیره برادران

۱۴۰۳/۱۱/۲۶

[برگرفته از سایت دویچه‌وله](#)